

به عاملیت فعال و مؤثر خویشتن است. اگر نخبگان و عموم اعضای یک سامان سیاسی ناآگاهانه یا آگاهانه خود را مهره‌هایی مسلوب‌ال اختیار در شطرنج دست‌های مرموز و مغزهای پیچیده و اراده‌های قاهر و مسلط بدخواهان بدانند، امید و اعتماد اجتماعی در آن سامان سیاسی برای مشارکت و به دست گرفتن سرشته امور و تغییر مسیر دگرگونی‌ها برای حل مسائل و معضلات کشور و تأمین خیر عمومی دانه‌ما به سوی کمینه شدن میل می‌کند و سنگ هیچ تأسیس سیاسی پایدار و خیرآفرینی روی هیچ سنگ بنای قابل اعتمادی استوار نمی‌ماند. بریوم چنین سیاست و اجتماعی که تاروپود آن از توطئه‌اندیشی و خویشتن قربانی پنداری تنیده شده است، نه تنها گل امید اجتماعی نمی‌شکفتد، بلکه خارزار خود ویرانگری، نشوونما می‌کند.

ذهن‌های خودقربانی‌پندار و توطئه‌اندیش مسئولیت تصمیم‌های خود را بویژه آنجا که پای ناکامی و شکست در میان است، نمی‌پذیرند و انگشت اتهام را به سوی افق پرابهام توطئه‌نشانه می‌گیرند. افزون بر این، به تبع توطئه‌اندیشی، مدام در حال کشف و بلکه خلق دشمنان جدیدند، یعنی گردونه‌ای را می‌گردانند که در آن منتقد به متفاوت و متفاوت به مخالف و مخالف به دشمن تبدیل و سپس حذف می‌شود. این سازوکار اصلی گردش قدرت خودویرانگر است چون هرچه این گردونه بیش تر و روان تر بگردد، بدنه سیاسی و بینه آن بیشتر تحلیل می‌رود و از سرمایه‌های انسانی تهی تر می‌شود، هزینه مشارکت سیاسی و مداخله اجتماعی و نقادی و شفافیت هر روز بالاتر می‌رود، کسانی که به رانت‌های اطلاعاتی و اقتصادی و امنیتی و نظامی دسترسی بیشتری دارند، روز به روز نفوذ بیشتری در کانون‌های قدرت و ثروت می‌یابند و از این رهگذر مجاری و نهادهای شناخته شده قانونی به مرور از کار می‌افتند و شفافیت از میان می‌رود و نهادهای مجاری موازی قدرتمندتر می‌شوند، امکان دآوری و دادرسی منصفانه منتفی می‌شود و بازال شفافیت و دآوری، فساد نه تنها به مرور گسترش می‌یابد، بلکه نهادینه می‌شود، یعنی به مهم‌ترین سازوکار گردش امور تبدیل و حذف و اصلاح آن ناممکن می‌شود و این چنین، روز به روز شماری بیشتر از عموم مردم و نخبگان احساس می‌کنند و مجاب می‌شوند که دیگر در چنین سامانی، برای به صلاح آوردن امور نمی‌شود کاری کرد.

۵. فرهنگ‌گرایی: یکی از ایستارهای رایج در جامعه نخبگان ما روایت‌هایی پرطمطراق از این ایده عامیانه است که ساخت و چگونگی سیاست و اقتصاد و اجتماع تابعی است مستقیم از ساحت فرهنگ فردی. فرهنگ‌گرایی روایت‌هایی متنوع یافته است: رفتار گرایانه، دین‌باورانه (روشنفکرانه یا سنت‌گرایانه یا اسلام‌گرایانه)، دین‌گريزانه، دین‌ستیزانه، معنویت‌گرایانه و اخلاق‌گرایانه. من معانی و مبانی و پیامدهای فرهنگ‌گرایی و اقسام آن را در چهار سال اخیر مفصلاً در مواضع مختلف به تفاریق شرح و نقد کرده‌ام (مجاهدی ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۴). اینجابه مناسب بحث اجمالی کنونی درباره موانع امید اجتماعی به همین اشاره بسنده می‌کنم که فرهنگ‌گرایی یکی از مغالطات شناخته شده است که زندگی اجتماعی و شئون آن را به ساخت فرهنگ فرومی‌کاهد و بویژه به امر سیاسی و استقلال امر سیاسی بی‌اعتنایی می‌کند. از این رهگذر، تأثیر و اهمیت نهادها و ساختارها (و در مورد خاص فرهنگ‌گرایی معنویت‌گرا، حتی هستی و حضور نهادها و ساختارها) را انکار می‌کند. فروگرفتن سیاست خصوصاً در مقیاس مشارکت عمومی و بی‌اعتنایی به نهادها و ساختارهای سیاسی، بذرا امید به هرگونه تغییری را در شوره زار می‌نشانند، چه رفتار گرایانه باصالت دادن به علائم رفتاری و تغییر آنها، چه با انگشت تأکید نهاد بر اصلاح و تغییر باورهای دینی مردم به عنوان سر رشته هر تغییری به سوی هر وضع مطلوبی، چه با فروگاهش‌های روان‌شناختی معنویت‌گرایانه و چه با فروگاهش‌های اخلاقی.

#### ■ سیاست امید یا امید به مثابه بهبودباوری فعال

سیاست امید یا امید به مثابه بهبودباوری فعال یعنی باور داشتن به اینکه وضع و حال ما آدمیان چنان است که اگر با امید به امکان بهبود اوضاع، توانایی‌های خود را دستمایه کنش‌های حل مسئله‌ای کنیم، اوضاع و احوال جامعه دست‌کم بدتر از وقتی نمی‌شود که نومیدانه دست به کنش ببریم، یا به کلی دست از کنش بکشیم.

سرچشمه سیاست امید از ساخت‌یابی شهروندانی می‌جوشد که دست‌کم دو ویژگی دارند: اولاً، از هاویه امیدهای محال و بی‌محل رهیده‌اند و روی از افق‌های آشفته مقصریابی و خودقربانی‌پنداری و انتقام‌کشی و مرده‌ریگ اندیشه‌های منقرض و موزوهای (چه باستان‌گرایانه، چه فقه‌محورانه) گردانده‌اند و در عوض، یکسره نگران مسئولیت سیاسی و اجتماعی خویش برای فهم و حل مسائل عمومی در جهت تأمین خیرات مشترک‌اند. ثانیاً، در این مسیر، هر جاویه هر کاری که هستند، به شیوه‌ای گفت‌وگویی زندگی می‌کنند، یعنی در مشارکتی حل مسئله‌ای و نقادانه و خلاقانه و فعالانه برای کشف و حذف خطا، مسئولانه و مشفقانه و توانمندانه در تکاپوی ساختن راه‌حل مسائل‌اند. این چنین، سیاست امید‌گونه‌ای سبک زندگی است که از جمله از چشمه روشن این اندیشه می‌نوشد که راه حل مسائل ساختنی است نه یافتنی و کوشش امیدوارانه مابرای حل مسئله، بر امکانات و توانش‌های ما و محیط مابرای حل مسئله و نیز بر قابلیت‌های مسئله‌برای حل شدن

می‌افزاید. این بویژه وضع و حال مسائلی حیاتی است که بقای ما به مثابه سامانی سیاسی و اجتماعی در گرو حل آنها به نفع خیر عمومی است.

این چنین، سیاست امید، یا امید به مثابه بهبودباوری فعالانه، تفاوتی مقوله‌ای یا ژنتیک با امید محال و امید بی‌محل دارد. امید محال و امید بی‌محل با وجود تفاوت‌هایی که میان آنها بر شمرديم، شباهت‌هایی بنیادین با هم دارند: امید چه محال و چه بی‌محل اولاً مفهومی ایستاست و ثانیاً مستقل از اراده و کنش آدمیان است. امید، به این دومعنا، مفهومی سمانتیک است که می‌توان آن را به مثابه چارچوبی مفهومی برای توصیف یا تحلیل استفاده کرد. ولی امید به مثابه بهبودباوری فعال، برعکس، اولاً وضعیت پیویاست و ثانیاً مشتقی است از اراده و کنش و شیوه‌ای خاص از زیستن آدمیان. امید به مثابه بهبودباوری فعال بنابر این خصلتی پویشی و فرآیندی دارد، یعنی از نحوه‌ای خاص از زندگی کردن جان و مایه می‌گیرد و وقتی قوام گرفت، به دوام شیوه زیست خاصی که مایه قوام امید است، مدد می‌رساند. این چرخه بهبودیابنده امید و شیوه‌ای خاص از زندگی را می‌توان «دیالکتیک امید» نامید.

یکی از راه‌های توضیح تفاوت میان امید به مثابه بهبودباوری فعال از یک سو، با امید محال و امید بی‌محل از سوی دیگر، تمایز نهادن میان مفهوم توانش (یا قابلیت) از یک سو و مفهوم ظرفیت از سوی دیگر است. ظرفیت یعنی امکانات موجود ما و مسئله و محیطی که در آن ما با مسئله دست و پنجه نرم می‌کنیم. ولی توانش یعنی قابلیت‌هایی برای حل مسئله که از کنش ها و واکنش‌های فعالانه و خلاقانه ما شکل می‌گیرد. قابلیت‌هایی برای حل مسئله که در غیاب کنش ها و واکنش‌های ناشی از عاملیت فعال و خلاق ما اساساً حاصل نمی‌شدند و بخشی از امکانات و ظرفیت‌های ما و مسئله و محیط ما برای حل مسئله نمی‌بودند. به تعبیر دیگر، «ظرفیت» اشاره به ویژگی‌های ایستاد مقطعی خاص و محدود از زمان دارد، در حالی که «توانش» مشتقی است از سازوکاری پویا و تعاملی در برش طولی مسیر کوشش مابرای حل مسئله.

با الهام از تری ایکلتن، می‌توان گفت که امید به مثابه بهبودباوری فعال چیزی جز شیوه‌ای ویژه از زندگی کردن نیست. امید به این معنا، نه تنها مفهومی ایستانیست و مدام در حال بست و گشود است، بلکه یکسره با کنش‌گری فعال و مؤثر آدمیان سروکار دارد. و از این جهت، خودبخشی از معنایی است که درون شیوه‌ای خاص از زندگی کردن پرورده می‌شود و هرچه بیشتر ورزیده شود، پرورده‌تری می‌شود (Eagleton ۲۰۰۸: ۴). امید به این معنا، به قول بور دیو، خصلتی سمبوتیک دارد یعنی صرفاً از راه واکاوی و ورزیدن مجدانه شیوه‌ای خاص از زندگی است که آشکار می‌شود (Bourdieu ۲۰۰۴: ۲۸).

ولی امید به مثابه بهبودباوری فعال درون چه شیوه‌ای خاص از زندگی ریشه می‌دواند و قوام می‌گیرد و دوام می‌آورد؟ اینجا بای یک انتخاب اخلاقی بنیادین در میان است: بهبودباوری در برابر ناهبودباوری. و درست مثل انتخاب بنیادین میان خردگرایی و ناخردگرایی، که انتخابی اخلاقی در وضعیت تکافوی ادله موافق و مخالف است، انتخاب میان بهبودباوری و ناهبودباوری انتخابی اخلاقی در غیاب ادله کافی برای رد و قبول هریک از دو گزینه است.

#### ■ دشواره امید، عدالت و سیاست در عصر عسرت

بهبودگرایی، به عنوان پایه و بن‌مایه سیاست امید، اصلی صرفاً صوری یا قاعده‌ای صرفاً تنظیمی نیست، بلکه واجد مضمون و ماده و محتوای فربه‌ای است که بنیاد اندیشه و پیشه سیاسی است، یعنی عدالت. فهم هر سامان سیاسی از عدالت را می‌توان از پاسخی که به سه خوشه از پرسش‌های دهد، مشتق گرفت:

۱. تشخیص خیرهای عمومی: خیرهای عمومی را چگونه می‌توان تشخیص داد؟ میان خیرهای عمومی (بویژه در هنگام تعارض میان آنها) چگونه می‌توان نظامی ترجیحی برقرار کرد و برخی را برتر از برخی دیگر نشانند؟ آیا خیرهای عمومی ثابت‌اند یا در دوره‌های گوناگون، دگرگون می‌شوند؟ آیا خیرهای عمومی جهان‌شمولند یا بسته به فرهنگ و جامعه و مقتضیات ملی و محلی از جایی به جایی دیگر متفاوتند؟ آیا تشخیص خیرهای عمومی به تحویب‌بینی و مقدم‌بر جامعه ممکن است؟ یعنی، آیا می‌توان پیش از مراجعه به مردم و زندگی اجتماعی آنها برای تأمین و تضمین منافع‌شان، خیرهای عمومی را تعیین کرد؟ یا نه، برعکس، تشخیص خیرهای عمومی امری پسینی است و حاصل فهم و تحلیل رقابت آزاد و مضبوط و منظم مردم برای تضمین منافع خصوصی؟ حکومت در زمینه کدام خیرهای عمومی در طرف عرضه است و در مورد کدام خیرهای عمومی در طرف تقاضا؟
۲. تخصیص منابع برای تأمین خیرهای عمومی: آیا حکومت مسئول تخصیص منابع

**سیاست امید یا امید به مثابه بهبودباوری فعال یعنی باور داشتن به اینکه وضع و حال ما آدمیان چنان است که اگر با امید به امکان بهبود اوضاع، توانایی‌های خود را دستمایه کنش‌های حل مسئله‌ای کنیم، اوضاع و احوال جامعه دست‌کم بدتر از وقتی نمی‌شود که نومیدانه دست به کنش ببریم**